

حالی که در پیشگاه خداوند دوست داشتنی تر باشد برای من هم دوست داشتنی تر است.^۱
گوید حنص بن عمر حوضی، از گفته یزید بن ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است،
از محمد بن سیرین شنیدم که می گفت: سی سال بود شکم عمران آب آورده بود و
همه ساله به او داغ کردن را پیشنهاد می کردند و او از آن کار خودداری می کرد. سرانجام دو
سال پیش از مرگ خود خویشتن را داغ کرد.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عمران بن حُدَیر، از لاحق بن حُمَید ما را خبر داد و
گفت: عمران بن حصین از داغ کردن نپی می کرد و خود بیمار و گرفتار شد و داغ کرد و
فریاد می کشید و می گفت: خود را با آتش داغ کردم نه درد بهبود یافت و نه بیماری درمان.
گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدر خود ما را خبر داد که می گفته است شنیدم
حُمَید بن هلالی از گفته مطرف نقل می کرد که می گفته است: عمران بن حصین مرا گفت:
آیا می دانی که بر من سلام داده می شد و چون خود را داغ کردم سلام دادن - سر و ش
نهانی - قطع شد. پرسیدم سلام را از سوی سر یا از جانب پا می شنیدی؟ گفت: از جانب سر
خود می شنیدم. من - مطرف - با خود گفتم جز این نمی بینم که این سلام دادن پیش از مرگ
او باز می گردد. مطرف می گوید: روزگاری پس از آن عمران به من گفت می دانی که
سلام دادن برای من برگشته است؟ و جز اندکی درنگ نکرد و درگذشت.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از سلمة بن علقمه، از حسن ما را خبر داد که می گفته
است: عمران بن حصین وصیت کرد که چون درگذشتم و پیکرم را برداشتید و بیرون
آوردید شتابان ببرید و نرم و آهسته آن چنان که یهودیان و مسیحیان می برند ببرید. از پی
من نه چراغ حرکت دهید و نه هیاهو به راه اندازید. او برای کنیزان فرزندان خود به پرداخت
اموالی به ایشان وصیت کرد و گفت هر یک از آنان که بر من شیون کند و فریاد برآورد
وصیتی درباره اش نخواهد بود.

گوید یزید بن هارون، از گفته ابراهیم عطاء بن ابی میمونہ برده آزاد کرده و وابسته
خاندان عمران بن حصین، از گفته پدرش خبر داد که می گفته است: عمران بن حصین به
اهل خود وصیت کرد که چون درگذرد کسی از پی تابوت او صدا و هیاهویی برنیآورد و
کسانی را که چنان کنند نفرین کرد و دستور داد گورش را به صورت مربع و چهار انگشت یا

در آن حدود مرتفع بسازند.

گوید مسلم بن ابراهیم و عبیدالله بن محمد بن حفص قرشی تیمی هر دو گفتند حفص بن نصر سلمی ما را گفت که مادرم، از گفته مادرش که دختر عمران بن حصین بوده است برای من نقل کرد که: «چون مرگ عمران بن حصین فرا رسیده است گفته است چون مردم نعش مرا با عمامه‌ام به تابوت ببندید و چون از خاک سپاری برگشتید شتر بکشید و اطعام کنید.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته‌اند که: «کنیه عمران بن حصین، ابونجید بوده و از ابوبکر و عثمان روایت کرده است. او در بصره یک سال پیش از مرگ زیاد بن ابی سفیان! در گذشته است و زیاد به سال پنجاه و سوم به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در گذشته است.

مِخْجَنُ بْنُ أَدْرَعِ السُّلَمِيِّ

از خاندان بنی سہم است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: او از مسلمانان قدیمی است و هموست که مسجد مردم بصره را پایه‌ریزی کرده است و هموست که همراه گروهی تمرین تیراندازی می‌کرد و حضرت ختمی مرتبت از کنار او گذشتند و به آن گروه فرمودند: «تیراندازی کنید و من همراه پسر ادراع هستم».

مخجن از بصره به مدینه برگشت و به روزگار حکومت معاویه در آن شهر درگذشت.

أُمِّيَّةُ بْنُ مَخْشِيِّ خَزَاعِي

گوید از گفته یحیی بن سعید قطان مرا خبر دادند که می‌گفته است جابر بن صبح برایم نقل کرد که: «دوست و همسفر منی بن عبدالرحمان خزاعی از بصره تا واسط بودم. او در آغاز غذا خوردن بسم‌الله می‌گفت و در پایان هر لقمه می‌گفت بسم‌الله اوله و آخره» از انجام تا فرجام آن بانام و یاری خدا» من به او گفتم: تو در آغاز غذا خوردن بسم‌الله می‌گویی، این که در پایان هر لقمه جمله بسم‌الله اوله و آخره را می‌گویی چیست؟ گفتم: نیای من أمیة بن مخشی از اصحاب رسول خدا بوده است از او شنیدم که می‌گفت رسول خدا (ص) مردی را

دید که غذا خورد و بسم الله نگفت و چون فقط یک لقمه از خوراکش باقی مانده بود گفت «بسم الله اوله و آخره». پیامبر (ص) فرمود: «شیطان پیوسته با او غذا می خورد تا هنگامی که گفت «بسم الله اوله و آخره». و هیچ چیز در شکم آن مرد باقی نماند مگر اینکه آن را برگرداند».

عبدالله بن مغفل بن عبدنهم

ابن عقیف بن اسحم بن ربیع بن عدی بن ثعلبه بن ذویب بن سعد بن عدی بن عثمان بن مزینه. گوید یحیی بن معین ما را خبر داد که * عبدالله بن مغفل کنیه اش ابوزیاد بوده است و چون این را برای یکی از فرزندان او گفتم، گفت: کنیه اش ابوسعید و از بسیار گریه کنندگان بوده است.

عبدالله بن مغفل از اصحاب شجره است - یعنی از کسانی است که در حدیبیه با رسول خدا (ص) زیر درخت بیعت کرده اند. او روزگاری دراز ساکن مدینه بوده و سپس به بصره کوچ کرده و تا هنگامی که در گذشته در آن شهر ساکن بوده است.

گوید هوذة بن خلیفه ما را خبر داد و گفت عوف، از گفته خزاعی، از گفته زیاد بن محمد بن عبدالله بن مغفل مزنی برای ما نقل کرد که * چون عبدالله بن مغفل گرفتار بیماری پی شد که از آن درگذشت به خویشاوندان خود وصیت کرد و گفت کسی جز یاران خودم در تشییع جنازه ام شرکت نکند و مبادا که ابن زیاد بر من نماز گزارد. و چون درگذشت به ابوبرزه اسلمی و عائذ بن عمرو و تنی چند از اصحاب رسول خدا (ص) که در بصره بودند خبر دادند و آنان عهده دار شستن پیکر و کفن کردن او شدند. گوید ایشان آستین های پیراهن خود را بالا زدند و دامن آن را تا کمر جمع کردند و جنازه عبدالله را شستند و کفن کردند و پس از آن فقط وضو گرفتند.

گوید: همینکه جنازه او را از خانه اش بیرون آوردند ابن زیاد را همراه دارودسته خود بر در خانه دیدند. به ابن زیاد گفته شد که عبدالله وصیت کرده است که ابن زیاد بر او نماز نگذارد. گوید: ابن زیاد همراه جنازه راه افتاد و چون روبه روی کاخ سپید خود رسید آن جارفت و تشییع او را رها کرد.

گوید وکیع بن جراح، از ابواشهب، از گفته بکر پسر عبدالله مزنی ما را خبر داد که * عبدالله بن مغفل وصیت کرده و گفته است از پی جنازه ام آتش و چراغ نیاورید.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: مرگ عبدالله در پایان خلافت معاویه بوده است. او در بصره برای خود خانه‌یی ساخته بود و از کسانی است که عمر بن خطاب ایشان را به بصره فرستاد تا مردم را فقه بیاموزند.

مَعْقِل بن یسار

ابن عبدالله بن معبّر بن حُرّاق بن لَؤی بن کعب بن عبد بن ثور بن هذمه بن لاطم بن عثمان بن مُرینه. کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است.

او همان کسی است که جوی معقل را به فرمان عمر بن خطاب حفر کرده است. معقل به بصره کوچ کرد و ساکن شده و آن‌جا برای خود خانه‌یی ساخته بود. او در بصره در پایان خلافت معاویه بن ابی سفیان و روزگار حکمرانی عبیدالله بن زیاد درگذشت.

حارث بن نوفل

ابن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف.

او به بصره کوچ کرد و برای خود خانه‌یی ساخت. حارث به هنگام حکمرانی عبدالله بن عامر بن کریز ساکن بصره شد و همان‌جا در سال پایان خلافت عثمان بن عفان درگذشت و فرزندزادگان او در بصره باقی هستند. حارث حدیثی از پیامبر (ص) درباره چگونگی نماز میت روایت کرده است.

عبدالرحمان بن سَمْرَةَ

ابن حبیب بن عبد شمس بن عبدمناف بن قُصَی. او به بصره کوچ کرد و در آن شهر ساکن شد و در همان شهر درگذشت او هم از حضرت ختمی مرتبت روایت کرده است.

گوید وکیع بن جراح. از گفته عیینه بن عبدالرحمان بن جوشن، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: ابوبکر را در حالی که سوار بر استر خود بود در تشیع پیکر عبدالرحمان بن سمره دیدم.

ابوبکره

نامش تُثَیِّع و پسر مسروق بوده است و در حدیث دیگری نامش مسروح گفته شده است. مادرش سمیه است و ابوبکره برادر مادری زیاد بن ابی سفیان^۱ است. او از بردگان متیم طائف بوده است. هنگامی که رسول خدا (ص) مردم طائف را محاصره کرد اعلان فرمود: «هر آزاده که از حصار بیرون و پیش ما فرود آید در امان خواهد بود و هر برده که فرود آید آزاد خواهد بود». گروهی از بردگان که متعلق به مردم طائف بودند از حصار طائف فرود آمدند و به پیامبر (ص) پیوستند که ابوبکره هم میان آنان بود و رسول خدا آنان را آزاد فرمود. و چون ابوبکره در چرخ چاه نشست و پیش مسلمانان آمد به او کنیه ابوبکره دادند. او می گفت که من برده آزاد کرده رسول خدایم.

گوید ابو عامر عقدی ما را خبر داد و گفت اسود بن شیبان، از گفته خالد بن سمیر ما را حدیث کرد که می گفته است: «ثقیف خواستند ابوبکره را فرزندزاده خود بدانند، او پاسخ داد من مسروح برده آزاد کرده رسول خدایم.

گوید فضل بن دُکَیْن ما را خبر داد و گفت ابوالاحوص، از مغیره، از شباک، از گفته مردی از ثقیف برای ما نقل کرد که می گفته است: «هنگامی که پیامبر (ص) ثقیف را در محاصره داشت از او خواستیم ابوبکره را که برده ما بود به ما برگرداند. از برگرداندنش خودداری کرد و فرمود: «او آزاد کرده خدا و آزاد کرده رسول خداست».

گوید یحیی بن حماد ما را خبر داد و گفت ابو عوانه، از مغیره، از شباک، از عامر برای ما نقل کرد که: «ثقیف از رسول خدا خواستند که ابوبکره را که برده بود به ایشان برگرداند. فرمود: هرگز. او آزاد کرده خدا و آزاد کرده رسول خداست.

محمد بن سعد می گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی ضمن حدیثی که از ابوبکره نقل می کرد ما را گفت که: «چون مرگ ابوبکره فرارسید به دخترش گفتم: بر من مویه گری کن که پسر مسروح حبشی هستم. ابوبکره مردی نکوکار و پارسا بود. او از کسانی است که به زیان مغیره بن شعبه آن گواهی را داد و حد تهمت بر او زده شد و این کینه را در دل نسبت به

۱. جای سؤال است که چگونه سعد بن مسعود همه جا را با نام ابی سفیان می خواند. آیا از موضوع آنگاه بوده است؟

برادر خود زیاد پنهان می داشت. هنگامی که معاویه مدعی برادری زیاد شد ابوبکره زیاد را از آن کار بازداشت ولی زیاد پیشنهاد او را نپذیرفت و به معاویه پاسخ مثبت داد. ابوبکره سوگند خورد که هرگز با زیاد سخن نگوید و پیش از آنکه با او سخنی بگوید درگذشت. زیاد پسران ابوبکره را به خود نزدیک ساخت و زمین در اختیارشان نهاد و به حکمرانی گماشت و آنان را به شرف رساند و آنان به بزرگی این جهانی رسیدند و مدعی شدند که از نژادگان عرب و از نسل نثیع بن حارث ثقفی اند. ابوبکره به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان و هنگام حکمرانی زیاد بر آن شهر درگذشت.

گوید یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری هر دو، از گفته عینیه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است پدرم مرا خبر داد که: «بر تن ابوبکره تن پوش خزر که تارهای ابریشم داشته دیده است.»

براء بن مالک بن نضر بن ضَمُضَم

ابن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. در جنگ احد و خندق و جنگهای پس از آن همراه رسول خدا (ص) بوده است. او در جنگ دلیر و دشمن کش بود. گوید عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت محمد بن عمرو، از محمد بن سیرین برای ما نقل کرد که می گفته است: «عمر بن خطاب نبشته‌یی نوشت که براء بن مالک را بر هیچ لشکری از لشکرهای مسلمانان فرماندهی مدهید که او نابودکننده است و آنان را بی پروا جلو می برد.»

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت حماد بن سلمه، از گفته ثابت، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: «پیش براء بن مالک رفتم آواز می خواند و کمان خود - زه کمان - را به حرکت در می آورد. گفتم: تا چه هنگام بر این کار ادامه می دهی؟ گفت: ای انس کمان می کنی من در بستر و به مرگ طبیعی می میرم؟ و حال آنکه تاکنون نود و چند تن از مشرکان را کشته‌ام، فزون از آنانی که در کشتن ایشان شریک بوده‌ام.»

گوید عمر بن حفص، از گفته ثابت، از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: «به روز جنگ گردنه در فارس در حالی که مردم کناره گیری می کردند براء بن مالک

برخاست و بر اسب خود که نامش تَوْجی بود سوار شد و به یاران خود گفت: وه چه ناپسندیده هموردان را به زیان خود فراخواندید. او به دشمن حمله کرد و خداوند در آن روز به یاری او برای مسلمانان پیروزی فراهم کرد و براء بن مالک که خدایش رحمت کناد در آن روز شهید شد.

محمد بن عمر واقدی می گوید و گفته می شود که: «براء در جنگ شوشتر کشته شده است و نام تمام این نواحی پیش مورخان، فارس است.»

انس بن مالک بن نصر بن ضَمَضَم

ابن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش اُم سلیم دختر ملحان است و همو مادر برادرش براء بن مالک هم هست.

گوید. یزید بن هارون، از گفتهٔ علاء پدر محمد ثقفی ما را خبر داد که می گفته است از انس بن مالک شنیدم که می گفت: «آغاز به خدمتگزاری حضرت ختمی مرتبت نمودم در حالی که هشت سال داشتم.»

گوید محمد بن کناسه اسدی ما را خبر داد و گفت جعفر بن برقان، از عمران بصری، از گفتهٔ خود انس بن مالک برای ما نقل کرد که می گفته است: «ده سال خدمتگزاری رسول خدا را برعهده داشتم و در هیچ کاری که مرا به انجام آن فرمان داده بود چه آن را انجام دادم و چه در انجام آن سستی کردم مرا سرزنش نفرمود و اگر یکی از همسران آن حضرت مرا سرزنش می کرد، می فرمود: «رهایش کنید اگر مقدر می بود انجام می داد» یا می فرمود: «هرگونه مقدر شده باشد همانگونه است.»

گوید عارم بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زید، از هشام، از گفتهٔ موسی بن انس برای ما حدیث کرد که می گفته است: «اگر ما از قبیلهٔ ازد نباشیم از اعراب نیستیم. حماد در پی این سخن افزود که آری ما از قبیلهٔ ازدیم.»

گوید عبدالله بن عمرو پدر مَعْمَر منقری ما را خبر داد و گفت عبدالوارث بن سعید، از گفتهٔ ابو غالب باهلی برای ما نقل کرد که می گفته است: «در تشییع جنازه عبدالله بن عمیر لیشی بودم: ناگاه مردی را دیدم که سوار بر اسب کوچک اندامی که از نژاد غیر عربی بود سوار است و عبای سیاه نازکی بر تن دارد و بر سر خود پارچه‌یی افکنده تا او را از تابش آفتاب

حفظ کند و دو قطعه پنبه گوشه پلک‌های خود نهاده بود. گوید: پرسیدم این دهقان کیست؟ گفتند: انس بن مالک است. من مردم را به زحمت انداختم و از میان ایشان گذشتم و به او نزدیک شدم. و چون جنازه را بر زمین نهادند انس کنار سر جنازه ایستاد و چهار تکبیر گفت و نه شتاب کرد و نه بسیار طول داد.^۱

گوید وکیع بن جراح، از سلمة بن وردان ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر انس عمامه سیاهی دیدم که بدون شب‌کلاه بسته بود و آن را از پشت سر آویخته بود. گوید وکیع از گفته عبدالسلام بن شداد پدر طالوت ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر انس بن مالک عمامه خز دیده است.

گوید عفان بن مسلم، از گفته حماد بن سلمه، از حمید، از خود انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن خطاب نهی کرد که بر نگین انگشتری چیزی به زبان عربی بنویسند، و بر نگین انگشتری انس نقش گرگ یا روباهی بود؟!^۲

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * نقش نگین انگشتری انس شیری نشسته بود.

گوید بکار بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * انس بن مالک از آزمندان اصحاب ختمی مرتبت در مال‌اندوزی بود.

گوید ولید بن مسلم ما را خبر داد و گفت اوزاعی، از گفته یحیی بن ابی کثیر برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * انس بن مالک را دیدم وارد مسجد الحرام شد و چیزی را گسترده و آماده ساخت که بر آن نماز بگزارد.

گوید وکیع، از هشام دستوایی، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: * انس بن مالک یک سال پیش از مرگ خود از روزه گرفتن ناتوان شد. روزه نگرفت و سی فقیر را خوراک داد.

گوید بکار بن محمد از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: * چون مرگ انس بن مالک فرا رسید وصیت کرد که محمد بن سیرین جنازه‌اش را بشوید و بر او نماز

۱. موضوع چهار تکبیر گفتن بیشتر برای جنازه منافقان بوده است و این مسئله در کتابهای فقهی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. این روایت و روایت بعد نشان‌دهنده این است که نقش جانوران را بر نگین انگشتری مکرره هم نمی‌دانسته‌اند و از لحاظ توجه به این هنر در خور بررسی است.

بگزارد. محمد بن سیرین در آن هنگام زندانی بود. مردم پیش حکمران بصره که مردی از خاندان اُسَید بود رفتند و او به محمد بن سیرین اجازه داد. محمد از زندان بیرون آمد و پیکر انس را شست و کفن کرد و در قصر انس که در جانب صحرا بود بر پیکرش نماز گزارد و سپس بدون اینکه به خانه و پیش خانواده خود برود، برگشت و به زندان رفت.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از عبدالعزیز بن صهیب، از خود انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * چون رسول خدا (ص) به مدینه آمد ابوطلحه^۱ دست مرا گرفت و مرا به حضور آن حضرت برد و عرض کرد: ای رسول خدا! انس پسری زیرک است و خدمتگزاری شما را عهده‌دار می‌شود. انس می‌گوید: در سفر و حضر خدمتگزار آن حضرت بودم و به خدا سوگند هرگز درباره کاری که انجام داده بودم نترمود چرا این کار را انجام دادی؟ و درباره کاری که انجام نداده بودم نپرسید که چرا آن کار را انجام ندادی؟

گوید یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری هردو، از حُمَید طویل، از خود انس ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هنگام آمدن رسول خدا (ص) به مدینه مادرم ام سُلَیم دستم را گرفت و به حضور ایشان برد و گفت: ای رسول خدا این پسر من پسرکی نویسنده - باسواد است. انس می‌گفته است: نه سال خدمتگزار حضرتش بودم هرگز درباره کاری که انجام داده بودم نترمود بد کردی یا این که کردی بدی بود.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از سنان بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: * مادرم مرا به حضور رسول خدا (ص) برد و گفت: ای رسول خدا این خدمتگزار کوچک تو است. برای او دعا فرمای. پیامبر (ص) فرمود: «بارخدا یا فرزندان و مال او را فزونی و عمرش را دراز فرمای و گنااهش را بپامرز». انس می‌گفته است تاکنون نود و هشت یا یکصد و دو تن از فرزندان خود را به خاک سپرده‌ام. و درختان میوه من در سال دوبار میوه می‌دهد و چندان زنده مانده‌ام که از زندگی دلگیر شده‌ام و اینک انتظار چهارمی - آمرزش گناه - را دارم.

گوید مسلم بن ابراهیم از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می‌گفته است عبدالعزیز بن ابی جمیل، از گفته انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * من نتیجه دعای حضرت ختمی مرتبت را در خودم و مالم و فرزندانم آشکارا می‌بینم و می‌شناسم.

۱. ابوطلحه نوهر، مادر انس بن مالک و از شرک‌کنندگان در بیعت عقبه و حنک بدر است. به اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۳۴ مراجعه فرمایند.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته پدرش، از گفته ثمامه پسر عبدالله بن انس ما را خبر داد که می گفته است: * تاك انگور انس در سال دوبار بارور می شد.

گوید عفان بن مسلم و ابو ولید هشام طیالسی هر دو، از ابو عوانه، از جود پدر عثمان، از خود انس بن مالک ما را خبر دادند که گفته است: * پیامبر (ص) به او فرموده اند: «ای پسرک خودم».

گوید عفان بن مسلم از معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می گفته است، از پدرم شنیدم که می گفت از انس بن مالک شنیدم می گفت: * از کسانی که به هر دو قبله^۱ نماز گزارده اند کسی جز من باقی نمانده است.

گوید قبیصة بن عُبَیْه، از سفیان، از جابر، از گفته مردی، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: * حضرت ختمی مرتبت او را در حالی که پسر بچه یی بوده است کنیه داده اند.

گوید سعید بن منصور، از گفته سفیان، از زُهری ما را خبر داد که می گفته است، از انس بن مالک شنیدم که می گفت: * هنگامی که رسول خدا به مدینه آمدند ده ساله بودم و هنگام رحلت آن حضرت بیست ساله بودم و مادران من - یعنی همسران پیامبر - مرا بر خدمتگزاری ایشان تشویق می کردند. روزی رسول خدا به خانه ما آمد برای آن حضرت از میش پرشیری که در خانه داشتیم شیر دوشیدیم و با آب چاهی که در خانه بود آمیختیم، در آن حال مرد عربی بر جانب راست و ابوبکر بر جانب چپ و عمر دورتر از رسول خدا ایستاده بودند. عمر پس از آنکه پیامبر (ص) از آن شیر نوشید به ایشان گفت: ای رسول خدا! به ابوبکر هم عنایت فرمای. حضرت ختمی مرتبت ظرف را به آن مرد عرب داد و فرمود: به ترتیب از سمت راست.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفته مثنی بن سعید ذارع^۲ ما را خبر داد که می گفته است، از انس بن مالک شنیدم که می گفت: * هیچ شبی نیست که من جیب خود را خواب نبینم و سپس گریست.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که ابوهریره می گفته است: * هیچ کس را ندیده ام که نمازش از نماز پسر ام سُلَیم - یعنی انس بن مالک - به نماز

۱. می به سوی مسجد اقصی و کعبه.

۲. ذارع صحیح است که به معنی گزکنند بازجه و رمیس و چیزهای دیگر است.

رسول خدا شبیه تر باشد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عَوْن، از محمد ما را خبر داد که می گفته است * انس بن مالک هرگاه از رسول خدا (ص) حدیثی نقل می کرد - از باب احتیاط - می افزود یا همان گونه که ایشان فرموده اند.

گوید حسن بن موسی اَشَّیْب، از حماد بن سلمه، از حُمَیْد، از گفته خود انس بن مالک ما را خبر داد که * حدیثی از رسول خدا نقل کرده است. مردی از او پرسیده است که تو خود این حدیث را از ایشان شنیده ای؟ انس سخت خشمگین شده و گفته است نه به خدا سوگند چنان نیست که هر حدیثی را که برای شما می گویم از رسول خدا شنیده باشیم، ولی یکی از ما دیگری را متهم نمی سازد.^۱

گوید علاء بن عبدالجبار عَطَّار و عارم بن فضل هر دو، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از خود انس بن مالک ما را خبر دادند که می گفته است * پس از آنکه ابوبکر در گذشته و عمر خلیفه شده بود به مدینه آمدم و به عمر گفتم دست فراز آر تا با تو همان گونه که با دوست و همنشین تو - ابوبکر - به شنیدن و فرمان بردن تا آن جا که توانش را داشته باشم بیعت کردم، بیعت کنم.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن زراره، از گفته جعفر بن سلیمان ضبعی، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است * یکی از سرپرستان زمینهای انس بن مالک از خشکی و بی آبی زمین پیش او شکوه کرد. گوید: انس نماز گزارد و دعا کرد ابری پدید آمد و زمین او را پوشاند و چندان بارید که استخر از آب آکنده شد. انس خدمتکار خویش را فرستاد و گفت: بنگر آب به کجا رسیده است؟ او نگریست که آب از زمین انس به جای دیگر نرفته است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته پدر خویش، از ثمامه بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است * مزدور نخلستان انس بن مالک در تابستان پیش او آمد و از خشکی و تشنگی زمین شکوه کرد. انس آب خواست و وضو گرفت و نماز گزارد و به مزدور گفت: بنگر آیا چیزی می بینی؟ گفت: چیزی نمی بینم. گوید انس به اندرون رفت و باز نماز گزارد.

۱. حای شگفتی است که انس این چنین خشمگین شود. مگر دروغ بستن به رسول خدا و جعل حدیث آن چنان متداول بوده است که آن حضرت تهدید کرده و فرموده اند هر کس به عمد بر من دروغ بنهد جایگاه خود را در آتش فراهم می سازد. برای آگاهی از منابع سرشار و درسی این حدیث به شماره ۸۹۹۳ الجامع الصغیر، سیوطی مراجعه فرمایید. - م.

بار سوم یا چهارم، مزدور گفت به اندازه بال پرنده بی ابر می بینم. گوید: انس همچنان به نماز گزاردن و دعا کردن ادامه داد تا مزدور آمد و گفت: تمام آسمان را ابر گرفت و می بارد. انس گفت: بر اسبی که بشر بن شغاف فرستاده است سوار شو و بنگر باران تا کجا را فرا گرفته است. گوید: سوار شد و نگرست باران از خانه های محل مسیران و از قصر غضبان تجاوز نکرده بود.

گوید معلی بن اسد، از حفص بن ابی صهباء عدوی ما را خبر داد که می گفته است از ابو غالب شنیدم که می گفت * هیچ کس را ندیده ام که در گفتار خود خوددارتر از انس بن مالک باشد.

گوید یحیی بن خلیف بن عقبه، از ابن عون، از عطاء واسطی، از انس بن مالک ما را خبر داد بنده پرهیزگار و ترسنده از پروردگار شمرده نمی شود، مگر آنگاه که از زبان خود اندوهگین شود - اگر سخن ناروا و نادرست گفته است اندوهگین گردد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت یکی از مشایخ ما که کنیه اش ابوالحباب بود برای ما نقل کرد و گفت از جریری شنیدم که می گفت * انس بن مالک از محل ذات عرق^۱ احرام بست و مُحرم شد و تا هنگامی که از احرام بیرون آمد سخنی جز ذکر خدا از او نشنیدیم. گوید، انس بن مالک به جریری گفته است: ای برادرزاده! احرام بدین گونه است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت پدرم، از گفته عمویش ثمامه بن عبدالله، از گفته انس بن مالک برای ما نقل کرد که به پسرانش می گفته است * پسرانم! دانش را با نگارش پایدار کنید و دربند کشید.^۲

گوید عفان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب هردو، از گفته حماد بن سلمه، از ثابت بنانی ما را خبر دادند که پسران انس بن مالک به پدر خود گفته اند * پدرجان! چرا همانگونه که برای بیگانگان حدیث نقل می کنی برای ما حدیث نمی گویی؟ گفت: پسرانم! همانا آن کس که فراوان گوید یاوه می گوید.

۱. محل احرام بستن و میقات مردم عراق و مرز میان نجد و نهایه است. به معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۵۴ مراجعه شود.
 ۲. این سخن حدیث شریف نبوی است. به شماره ۶۱۶۷ کتاب جامع الصغیر، سیوطی مراجعه فرمایید که منبع آن را از معجم کبیر طبرانی و مستدرک حاکم نیشابوری نشان داده اند.

گوید علی بن عبدالحمید معنی^۱ از گفته عمران بن خالد، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است: * همراه گروهی از یاران و شاگردان انس بن مالک پیش او بودیم، روی به ما کرد و گفت: به خدا سوگند که شما در نظر من دوست داشتنی تر از فرزندان من به شمار خودتان هستید مگر اینکه آنان هم در خوبی و کار خیر مانند شما بشوند.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از گفته همام بن یحیی، از ابن جریج، از زهری ما را خبر داد که می گفته است: * بر نگین انگشتری انس بن مالک جمله «محمد رسول الله» نبشته بود و هرگاه به آبریزگاه می رفت آن را از دست بیرون می آورد.

گوید فضل بن دکین، از گفته عیسی بن طهمان ما را خبر داد که می گفته است: * انس بن مالک را دیدم که پیش حجاج آمد و عمامه سیاه بر سر داشت و ریش خود را با رنگ زرد خضاب بسته بود.

گوید فضل بن دکین و عبیدالله بن موسی هردو، از گفته اسرائیل، از عمران بن مسلم ما را خبر دادند که می گفته است: * بر تن انس بن مالک ازار زرد رنگ دیدم و خود او را دیدم که یک پای خود را روی دیگری نهاده بود.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است بر تن انس بن مالک روپوش خز و بر سرش عمامه خز و نیز جبهه خز دیدم. محمد بن عبدالله انصاری می گوید، پدرم گفت: تار و پود یا آستر این جامه های انس از کتان بود.

گوید عفان بن مسلم، از گفته معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می گفته است پدرم مرا گفت که: * بر تن انس بن مالک روپوش خز زردی دیدم که هرگز جامه یی زیباتر از آن نمی دانم.

گوید شهاب بن عباد، از گفته ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است: * انس بن مالک را دیدم که بر تن او - بر سرش - چارقده ظریف یمنی و عمامه بود.

گوید فضل بن دکین، از گفته بدر بن عثمان ما را خبر داد که می گفته است: * بر سر انس بن مالک عمامه سیاه دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته خالد بن ایاس، از ابو عبیده پسر محمد بن عمار بن یاسر

۱. مسوب به معن بن عامر بن عدیمات بن کنانه است. به این حرم، حميرة اسباب العرب، ص ۱۸۷ مراجعه فرمایید.

ما را خبر داد که می‌گفته است * به خانه انس بن مالک رفتم جامه خز بر تن داشت. گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو، از عبدالسلام بن شداد پدر طالوت ما را خبر دادند که می‌گفته است * بر سر انس عمامه خز و بر تن او چادر چهارگوشه و جبهه خز دیدم، به او گفتند چگونه است که ما را از پوشیدن خز بازمی‌داری و خود می‌پوشی؟ گفت: امیران این جامه‌ها را به ما ارزانی می‌دارند و دوست می‌داریم که آن را بر تن ما ببینند.^۱

گوید فضل بن دکین، از گفته یزید بن ابی صالح ما را خبر داد که می‌گفته است * همین چیزی را که خز می‌نامید زرد و سرخش را بر تن انس دیدم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفته ابوکعب ابریشم‌فروش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن انس بن مالک جامه خز سبز دیدم که بر آن نشان هم بود.

گوید عمرو بن هیشم، از اسرائیل، از عمران بن مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن انس ازار رنگ‌شده با زعفران دیدم.

گوید عمرو بن هیشم با همین اسناد ما را خبر داد که * بر تن انس دو جامه رنگ‌شده با زعفران دیده است.

گوید زید بن حباب، از خالد بن عبدالله واسطی، از راشد بن معبد ثقفی ما را خبر داد که می‌گفته است * گشادی آستین جامه انس بن مالک را به اندازه استخوان ساعد دیدم.

گوید وکیع بن جراح، از سلمه بن وردان ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس عمامه سیاه دیدم که بدون شب‌کلاه بر سر بسته و دنباله‌اش را از پشت سر آویخته بود.

گوید فضل بن دکین، از عباد بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس شب‌کلاه سپید دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته شیبان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک را دیدم ریش خود را زرد می‌کرد.

گوید یحیی بن خلیف بن عتبه هم، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است * انس را دیدم که با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است * انس را دیدم که رنگ خضابش سرخ بود.

۱. به راستی چه دلیل ریبا و خداپسندانه‌یی داشته است که بارها را به حواسته امیران روا می‌دیده است؟

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است
 * انس بن مالک را دیدم که ریش او سرخ و دنباله عمامه‌اش از پشت سرش آویخته بود.
 گوید یزید بن هارون، از حُمید طویل، از گفته کسی از خاندان انس بن مالک ما را
 خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک ماه رضانی را که در آن سال درگذشته است
 نتوانست روزه بگیرد سی بی نوارانان و گوشت داد به اندازه یک دیگچه یا دو دیگچه.
 گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته حُمید طویل ما را خبر داد که می‌گفته است
 * از عمر پسر انس پرسیدم، انس چه کرد و چگونه انجام داد؟ حُمید می‌گوید پرسش من
 درباره کفاره روزه انس بود که یک سال پیش از مرگ از روزه گرفتن ناتوان شده بود. گفت:
 دیگری برپا کرد و برای هر روز یک بی نوارا خوراک داد و بیش از سی تن را غذا داد.
 گوید محمد بن عبدالله انصاری، از هشام بن حسان، از محمد ما را خبر داد که
 می‌گفته است * هنگام مرگ انس بن مالک محمد بن سیرین برای وامی که داشت زندانی
 بود. انس هم وصیت کرده بود که محمد او را غسل دهد. گوید در این باره با عمر بن یزید
 گفتگو شد و عمر برای آزادی موقت محمد گفتگو کرد و او را از زندان بیرون آوردند و
 جنازه انس را شست و دوباره به زندان برگشت. می‌گوید: محمد بن سیرین تا هنگام مرگ در
 این باره از خاندان عمر بن یزید سپاسگزار بود.
 گوید بکار بن محمد، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک به
 هنگام مرگ وصیت کرد که محمد بن سیرین پیکرش را بشوید و بر او نماز بگذارد و محمد
 بن سیرین زندانی بود. پیش امیر بصره که مردی از خاندان اُسید بود رفتند. اجازه داد. محمد
 از زندان بیرون آمد و پیکر انس را غسل داد و کفن کرد و در خانه انس که بر کرانه شهر بود
 بر جنازه نماز گزارد و بدون اینکه پیش خانواده خود برود دوباره به زندان برگشت.^۱
 گوید عبدالوهاب بن عطاء عَجَلی، از حُمید طویل، از انس ما را خبر داد که می‌گفته
 است * برای حنوط او کیسه کوچکی از مُشک و تار مویی از موهای حضرت ختمی مرتبت
 را قرار دهند و بر آن سُک هم بینزایند.^۲
 محمد بن سعد می‌گوید: از محمد بن عبدالله انصاری قاضی پرسیدم انس بن مالک به

۱. این روایت در یکی دو صفحه پیش با همین اسناد آمده است احتمال دارد تکرار آن اشتباه نسخه نویسان باشد.

۲. ماده حوشوی که از ترکیب عصاره گل خیری و رامک و چیزهای دیگر می‌ساخته‌اند. برای آگهی بیشتر از مواد آن به
 منتهی الادب و لسان العرب مراجعه فرمایید.

هنگام مرگ چندساله بود؟ گفت: یکصد و هفت ساله.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالله بن یزید هذلی ما را خبر داد که می گفته است حضور داشته که * انس بن مالک به سال نود و دو و روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در بصره در گذشته است.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته خُلید بن دِعْلَج، از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که می گفته است * انس بن مالک آخرین کس از اصحاب رسول خداست که در بصره در گذشته است.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * انس بن مالک به سال نود و سه در گذشته است.

محمد بن عمر واقدی می گوید: انس از ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

هشام بن عامر بن اُمیة بن زید

ابن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش از خاندان بَهْرَاء بوده است.^۱ پدرش در جنگ بدر و احد شرکت کرده و در جنگ احد شهید شده است. هشام خود افتخار مصاحبت پیامبر (ص) را داشته و از آن حضرت روایت کرده است و سپس به بصره کوچ کرده و همان جا در گذشته است و او را نسلی باقی نمانده است.

گوید معلی بن اسد، از گفته عبدالعزیز بن مختار، از علی بن زید. از حسن، از گفته خود هشام بن عامر ما را خبر داد که می گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفته و ایشان از او پرسیده اند نامت چیست؟ گفته است: من شهاب هستم. رسول خدا فرموده است: نه که نامت هشام است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از حمید بن هلال ما را خبر داد که هشام بن عامر می گفته است * از کنار من می گذرید و پیش گروهی دیگر از اصحاب رسول خدا می روید که نه از من پیوسته تر به ایشان بوده اند و نه در سخن آن حضرت از من

۱. از خاندانهای بزرگ قبيلة قضاعة است. به این حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۸۵ مراجعه شود.

حافظ تر. آری شنیدم پیامبر می فرمود: میان آفرینش آدم و رستخیز فتنه‌یی نخواهد بود بزرگتر از فتنه دجال.^۱

گوید عثمان بن مسلم هم از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال ما را خبر داد که می‌گفته است: گروهی از افراد قبیله از کنار هشام بن عامر می‌گذشتند و پیش عمران بن حُصین و دیگر اصحاب رسول خدا می‌رفتند. هشام به آنان می‌گفت: از کنار من می‌گذرید و پیش مردانی می‌روید که بیش از من به محضر ایشان نبوده‌اند و حدیث ایشان را بیش از من نشنیده و به گوش نسپرده‌اند، آری شنیدم پیامبر می فرمود: میان آفرینش آدم و رستخیز فتنه‌یی خواهد بود بزرگتر از فتنه دجال.

ثابت بن زید بن قیس

ابن زید بن نعمان بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. کنیه ابوزید داشته است.

گوید ابوزید انصاری بصری نحوی که نام و نسب او بدینگونه است: سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن ابی زید، به ما خبر داد که: ثابت بن زید بن قیس پدر بزرگ - از نیاکان - من بود و در جنگ احد شرکت کرده و یکی از شش تنی است که به روزگار حضرت ختمی مرتبت قرآن را جمع کرده‌اند. او به بصره کوچیده و برای خود زمینی را مشخص و خط کشی کرده است. ثابت دوباره به مدینه برگشته و به روزگار خلافت عمر بن خطاب در همان جا درگذشته است و عمر بن خطاب کنار گور او ایستاد و گفت: ای ابوزید! خدایت رحمت کند که امروز بزرگتر مردم زمین از لحاظ امانت درگذشت.

پسرش، بشیر بن ابی زید

روز جنگ حره کشته شد. امروز - قرن سوم - بازماندگانی از این خاندان در بصره هستند. گوید عبدالملک بن عمرو پدر عامر عقدی، از گفته علی بن مبارک، از حسن پدر

۱. این حدیث نبوی را سیوطی به شماره ۷۸۶۱ در جامع‌الصغیر آورده است و در بابرگ نوشته شده است که مسلم در صحیح و احمد حنبل در مسند از همین هشام آورده‌اند و حدیث صحیحی است.

محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: «من و مردی از مسجد جامع آمدیم و پیش ابوزید انصاری رفتیم که پای او در جنگ احد و همراهی رسول خدا سخت آسیب دیده بود، چون هنگام نماز فرا رسید نشسته اذان و اقامه گفت و سپس به مردی فرمان داد که جلو برو و بر ما پیشنمازی کن.^۱»

عمرو بن اخطب انصاری

کنیه‌اش ابوزید و پدر بزرگ عزرة بن ثابت است.

گوید عبدالصمد بن عبدالوارث، از گفته‌ی شعبه، از تمیم بن حویص ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم ابوزید می‌گفت: «همراه رسول خدا (ص) سیزده بار در جنگ شرکت کردم. شعبه می‌گفت که ابوزید پدر بزرگ عزرة بوده است.

گوید حجاج بن نصیر، از قرة بن خالد، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابوزید بن اخطب برای من نقل کرد که پیامبر (ص) به من فرمود: خدایت زیبا بدارد. انس در پی سخن خود می‌افزوده است که عمرو بن اخطب مردی بسیار زیبا و موهای سیاه و سپیدش در زیبایی چشم‌گیر بود.

گوید: از یکی از بصری‌ها شنیدم که می‌گفت عمرو بن اخطب پدر بزرگ عزرة بن ثابت بن عمرو بوده است و انس بن سیرین و حسن بن محمد عبدی و ابونهبیک و یزید رشک و علباء بن احمز از او روایت کرده‌اند و او را مسجدی بوده که هم‌اکنون هم در بصره منسوب به اوست.

حکم بن عمرو بن مجدع بن حدیم

ابن حارث بن نعيلة بن ملیک بن ضمرة بن بکر بن عبد منات بن کنانة. نعيلة برادر غفار است. حکم بن عمرو تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت از یاران ایشان بوده و سپس به بصره کوچ کرده است و در آن شهر منزل ساخته است. زیاد بن ابی سفیان حکم بن عمرو را به

۱. ظاهراً این روایت مربوط به پدر بشر است و باید چند سطر بالاتر می‌آمده، شاید هم اشتباه چاپی است.

امیری خراسان گماشت و حکم به خراسان رفت.

گوید اسحاق بن یوسف ازرق، از هشام بن حسان، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: «زیاد، حکم بن عمرو را به خراسان گسیل داشت. خداوند پیروزیهای بزرگی برای آنان پیش آورد و اموال بسیاری به دست آوردند، زیاد برای حکم نوشت، امیر مؤمنان برای من نوشته است که همه سیم و زر را برای او بردارم و ویژه او قرار دهم. تو هیچ زر و سیمی میان مردم تقسیم مکن.

حکم برای زیاد نوشت، سلام بر تو، و سپس برای من نامه نوشته‌ای و نامه امیر مؤمنان را گوشزد کرده‌ای، ولی من کتاب خدا را مقدم بر نامه امیر مؤمنان می‌دانم، و به خدا سوگند که اگر آسمانها و زمین برای بنده‌یی بسته باشد هرگاه که آن بنده از خدا بترسد برای او راه بیرون شد از آن را فراهم می‌سازد، و سلام بر تو. حکم بن عمرو به مردم گفت به غنیمت خود بشتابید و آن را تقسیم کنید.

گوید یزید بن هارون، از گفته هشام بن حسان، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: «زیاد، حکم بن عمرو غفاری را به خراسان گسیل داشت، او آن جا جهاد کرد و به غنیمت رسید.

گوید علی بن محمد قرشی ما را خبر داد که: «حکم بن عمرو همچنان حاکم خراسان بود تا در سال پنجاهم هجرت همان جا درگذشت و این به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان بود.

برادرش، رافع بن عمرو غفاری

او هم با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت داشته است و عمرو بن سلیم و جز او از رافع روایت کرده‌اند.

گوید عارم بن فضل، از معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است از پسر حاکم بن عمرو غفاری شنیدم که می‌گفت پدر بزرگم، از گفته ابورافع پسر عمرو غفاری برای من نقل کرد که می‌گفته است: «پسر بچه بودم و به درختان خرما سنگ پرتاب می‌کردم - تا خرماهای رسیده بریزد. به پیامبر (ص) شکایت کردند که این جا پسر بچه‌یی است که بر نخل ما سنگ می‌زند. مرا به حضور پیامبر بردند فرمود: پسر چرا به نخل سنگ می‌زنی؟ گفتم: برای اینکه

بخورم. فرمود: به نخل سنگ مزن و از آنچه زیر درخت فرو ریخته است بخور. گوید آن‌گاه حضرت بر سر پسرک دست کشیده و عرضه داشته است: پروردگارا اشکم او را سیر فرمای. گوید مسلم بن ابراهیم، از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال، از عبدالله بن صامت از ابوذر غفاری ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) فرمود: «همانا به زودی پس از من گروهی از امتم چنان خواهند بود که قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان فراتر نمی‌رود، آنان از دین بیرون می‌روند همان‌گونه که تیر از کمان بیرون می‌جهد و به حلقه دین بر نمی‌گردند، آنان بدترین‌های مردم و نکوهیده خوی‌اند».

سلیمان بن مغیره در پی این حدیث می‌افزود و گمان بیشتر من این است که دنباله حدیث چنین بود: چهره‌شان نشان ستیز است. عبدالله بن صامت می‌گوید رافع بن عمرو غفاری برادر حکم بن عمرو را دیدم و گفتم: این چه حدیثی است که از ابوذر غفاری شنیدم که چنین و چنان می‌گوید و حدیث را برای او خواندم. رافع گفت: چه چیز این حدیث برای تو شکفت‌انگیز است. من هم آن را از رسول خدا شنیده‌ام.

مجاحع بن مسعود

ابن ثعلبة بن وهیب بن عائذ بن ربیعة بن یربوع بن سَمَّال بن عوف بن امرئ القیس بن بهثة بن سلیم.

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبة، از محمد بن فضیل، از عاصم، از ابو عثمان، از گفته مجاشع بن مسعود ما را خبر داد که می‌گفته است * من و برادرم به حضور رسول خدا رفتیم که با شرط پای‌بندی به هجرت خود با ایشان بیعت کنیم. فرمود: موضوع هجرت سپری شده است. گفتیم: با چه شرط بیعت کنیم؟ فرمود: بر اسلام و جهاد در راه خدا. و ما با ایشان بیعت کردیم. ابو عثمان راوی این سخن می‌گوید، پس از آن برادرش مجالد را دیدم. او گفت برادرم مجاشع به تو راست گفته است.

برادرش، مجالد بن مسعود سلمی

گوید عفان بن مسلم، از یزید بن زُرَیع، از خالد حذاء، از ابو عثمان، از مجاشع بن مسعود ما را

خبر دادند که * به عرض حضرت ختمی مرتبت رسانده است که این مجالد بن مسعود برای بیعت آمده است. لطفاً با او به شرط هجرت بیعت فرمای. رسول خدا فرموده است: «پس از فتح مکه هجرت مطرح نیست ولی با او به شرط اسلام - تسلیم بودن - بیعت می‌کنم».

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * مجالد بن مسعود اندکی لنگی در پا داشت.

عائذ بن عمرو مُزَنی

حسن بصری گفته است عائذ از اصحاب برگزیده رسول خدا (ص) بوده است.

گوید عمرو بن عاصم کلایی، از همام بن یحیی، از گفته قناده ما را خبر داد که * عائذ بن عمرو جامه خز می‌پوشید.

گوید عفتان بن مسلم، از یزید بن زُرَیع، از خالد حداء، از معاویه بن قُرّه ما را خبر داد که می‌گفته است * مُحَكَّم^۱ به روزگار زندگانی یاران حضرت ختمی مرتبت قیام کرد. گروهی از یاران آن حضرت با شمشیرهای خود به رویارویی او رفتند که عائذ بن عمرو نیز همراهشان بود.

گوید عفتان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است * عائذ بن عمرو وصیت کرد که ابوبرزّه بر جنازه‌اش نماز گزارد. عبیدالله بن زیاد سوار شد که برود و بر او نماز گزارد. چون به خانه عائذ رسید، گفته شد وصیت کرده است که ابوبرزّه بر او نماز گزارد. او مرکوب خود را برای برگشتن برگرداند.^۲

عبدالله بن عمرو مُزَنی

او پدر بکر بن عبدالله است. افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است و سپس ساکن بصره شده

۱. مُحَكَّم بن ضبیل از سرداران سبطه کذاب است. به تاریخ الطبری، ج ۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۲۹۰ مراجعه فرمایند.

۲. سرگ. عائذ بن روزگار پادشاهی برده بن معاویه یعنی به سالهای ۶۳-۶۰ بوده است به عبدالله بن معاویه، ج ۳، ص ۹۸ مراجعه شود.

است و نسل او در آن شهر هستند.

گوید معاذ بن معاذ عنبری، از حبیب بن شهید، از گفته بکر پسر عبدالله مزنی ما را خبر داد که می گفته است، علقمه بن عبدالله مزنی به من گفت: «جسد پدرت را چهارتن از اصحاب رسول خدا غسل دادند. آنان کاری جز این نکردند که آستینهای خود را بالا دادند و دامن پیراهنهای خود را به کمر زدند و چون از غسل او آسوده شدند فقط وضو گرفتند، همان وضویی که برای نماز خود می گرفتند.»^۱

عبدالله مُزنی

او پدر علقمه بن عبدالله است و همان کسی است که بکر بن عبدالله مزنی از او روایت کرده است و این دو برادر نیستند.

قُرّة بن ایاس بن هلال

این رباب^۲ بن عبید بن سواة بن ساربه بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اؤس بن مزینه، او پدر معاویه بن قُرّه است.

گوید یحیی بن عباد، از شعبه، از معاویه پسر قره که خود پدر ایاس بن معاویه است از گفته پدرش قره ما را خبر داد که می گفته است: «پستان دامهای شیری را بسته و برای خاندان پیامبر (ص) شیر دوشیده و به حضور آن حضرت برده است و رسول خدا بر سر او دست کشیده و برایش دعا فرموده اند.

گوید وکیع بن جراح، از شعبه، از معاویه بن قره، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «پیامبر (ص) بر سر او دست کشیده اند.

گوید معلی بن اسد، از گفته محمد بن ابی عیینة مُهلی ما را خبر داد که می گفته است از

۱. در مذهب شیعه غسل دست زدن بر بدن میت واجب است به صفحه ۱۸ از ترجمه مختصر نافع محقق حلی و صفحه ۱۱ جامع عاسی و صفحه ۴۱ الجمل والعتود شیخ طوسی مراجعه شود.

۲. می بیند که رباب نام مشترک میان زن و مرد بوده است.

معاویه پسر قره شنیدم که می‌گفت: * به روز جنگ ابن عبّیس^۱ قاتل پدرم را کشتم. گوید، قره به سختی کشته شده بود.

برادر قره بن ایاس

محمد بن سعد می‌گوید که نامش را برای ما نگفته‌اند.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالملک بن عمیر، از معاویه بن قره، از گفته عمویش ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه پسرکم به حضور حضرت ختمی مرتبت می‌رفتم و کودک را مقابل ایشان می‌نشاندم. گوید: رسول خدا از او پرسید: پسرت را دوست می‌داری؟ پاسخ داد: آری بسیار. اندکی بعد پسرک مُرد. پیامبر (ص) از او پرسیدند گویا بر مرگش اندوهگین شدی؟ گفت: آری. رسول خدا فرمود: آیا شاد نمی‌شوی که چون خداوند تو را به بهشت درآورد او را کنار یکی از درهای بهشت ببینی که آن در را برای تو بگشاید؟ گفت: آری که شاد خواهم شد. پیامبر فرمود: به خواست خدا همینگونه خواهد بود.

حَمَلُ بن مالک بن نابغة هُدَلی

او مسلمان شد و به سرزمین قوم خود برگشت و سپس به بصره کوچ کرد و در محله هذیل خانه ساخت و بعدها خانه‌اش از عمرو بن مهران کاتب شد.

عباس بن مرداس بن ابی عامر

ابن جاریه بن عبد بن عبّس بن رفاعه بن حارث بن بُهته بن سلیم. او پیش از فتح مکه مسلمان شد و همراه نهصدتن از قوم خود که بر اسبها سوار بودند و نیزه‌ها و زره‌های پاکیزه همراه داشتند تا همراه رسول خدا در فتح مکه شرکت کنند. او پس از شرکت در جنگ به سرزمین

۱. این جنگ به سال ۶۵ هجرت میان خوارج و نیروهای حکومت به فرماندهی ابن عبّس در گرفت. ابن عبّس در آن کشته شد. معلوم می‌شود قره به دست خوارج غافلگیر شده است. به تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۱۳ مراجعه فرمایید.

قوم خود برگشت. او در بیابان بصره ساکن بود و فراوان به بصره می آمد و بصری ها از او روایت کرده اند. بازماندگان او هم در همان بیابان بصره زندگی می کنند و گروهی از ایشان هم ساکن بصره شده اند.

جاهمة بن عباس بن مرداس

او مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت و حدیثهایی از او روایت شده است. گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج ما را خبر داد که می گفته است محمد بن طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمان از پدرش طلحة و او از معاویه پسر جاهمه سلمی ما را خبر داد که می گفته است * جاهمه به حضور پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا می خواهم به جهاد بروم و برای ریزنی پیش تو آمده ام. رسول خدا پرسید: آیا مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: پیوسته خدمتگزاری مادر باش که بهشت کنار پای اوست.^۱ بار دوم و سوم همینگونه فرمود و در جاهای دیگر هم چنین فرموده است.

عبدالله بن شخیر بن عوف بن کعب

ابن وقدان بن حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صَعَصَعَة. او پدر مُطَرَف و یزید بن عبدالله است - این هر دو پسر او از محدثان بوده اند. عبدالله بن شخیر از اصحاب پیامبر (ص) است و از آن حضرت روایت کرده و سپس ساکن بصره شده است و فرزندانش در آن شهر باقی هستند.

گوید عنان بن مسلم، از یحیی بن سعید، از حُمَید، از حسن بصری، از مطرف بن عبدالله بن شخیر، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * همراه نمایندگان بنی عامر به حضور پیامبر (ص) رفتیم. فرمود: می خواهید شما را سوار کنم - مرکوب در اختیارتان بگذارم؟ گفتیم: ما میان راه شتران سرگشته و بی ساریان پیدا می کنیم. رسول خدا فرمود: گرفتن شتر گمشده مسلمان سوختن در آتش را در پی دارد.

۱. منن عربی عند رَحَلِها، است. سیوطی ضبط آن را به همان صورت مشهور «نحت اقدام الامنیات» آورده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از اسود بن شیبان، از ابوبکر بن ثمامة بن نعمان راسبی، از ابوالعلاء یزید - یعنی پسر عبدالله - ما را خبر داد که می گفته است: پدرم همراه نمایندگان بنی عامر به حضور پیامبر (ص) رفته است. آنان گفته اند ای رسول خدا تو سید و سرور مایی و حق نعمت بر ما داری. پیامبر فرمودند: «آرام، آرام، سخن درست بگویند و مبادا که شیطان گستاختن کند. سید خداوند است، سید خداوند است، سید خداوند است».^۱

معاویة بن حیدة بن معاویة

ابن قُشَیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صَعَصَعَة.

او از سرزمین خود به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد و با ایشان مصاحبت داشت و مسائلی را پرسید و از رسول خدا حدیثهایی را روایت کرده است. او پدر بزرگ بُهز بن حکیم بن معاویة بن حیدة است.

برادرش، مالک بن حیدة

ابن معاویة بن قشیر. او هم اسلام آورد و از برادر خود معاویة خواست که همراه او به حضور پیامبر (ص) برود و بگوید همسایگان او مسلمان شده اند تا رسول خدا آنان را به پاس او آزاد فرماید.

قبیصة بن مخارق

ابن عبدالله بن شداد بن معاویة بن ابی ربیعة بن نهیک بن هلال بن عامر بن صعصعه، او نیز به حضور پیامبر (ص) رفت و مسلمان شد و حدیثهایی از ایشان روایت کرده است. قبیصة بعدها ساکن بصره شد و امروز - قرن سوم - فرزندان او در بصره ساکن اند. از جمله

۱. بزرگواری و نواضع رسول خدا در بینگاه الهی است، و ساند برداشت ناروای پارتی از طرفه‌ها در این باره مورد اعتنا قرار گیرد که رسول خدا فرموده است: «انا سید ولد آدم یوم القیامة و لا محراب» به شماره‌های ۲۶۹۲ و ۲۶۹۳ جامع‌الصغیر سوطی مراجعه فرماید که منابع آن را هم نوشته‌اند.